

با سلام:
بی‌مرادی را چراغ ببینم.

با رمزگشایی‌ها و اجرای چند برنامه اخیر و تاکید شما آقای شهبازی عزیز روی این بیت‌ها:

عاسقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
دفتر سوم مثنوی مولانا بیت ۴۴۶۶ و ۴۴۶۷

چند چراغ دیگر برایم روشن کردید خدا را شکر. وقتی به گرفتاری‌هایی که مرا در طی زندگانی قبل از آشنایی با گنج حضور آزار دادند تمرکز می‌کنم، این امر روشن می‌شود که تمام این گرفتاری‌ها ریشه در یک بی‌مرادی داشته که خود بی‌مرادی ریشه در خواستن چیزی داشته است. وقتی انسان یک شخص یا اتفاق و یا چیزی را برای خود مهم و به قول درسهای گنج حضور در مرکز قرار می‌دهد، دوست دارد که آن اتفاق بیفتد. اگر این اتفاق نیفتد گفته می‌شود که شخص بی‌مراد شده است و این برای من ذهنی بسیار ناخوشایند است، چون فوراً آن را با ذهن قضاوت می‌کند.

اما مولانا با این موضوع چگونه برخورد می‌کند؟ مولانا چنین می‌آموزد: هر گونه بی‌مرادی یا شکست پیش آمد، آن را قضاوت نکن، بلکه بپذیر و برای آن فضا باز کن، زیرا که می‌فرماید:

تیر را مشکن که آن تیر شهیست
نیست پرتاوی، ز شصت آگهیست
تیر پرتاوی خوانده می‌شود
دفتر دوم مثنوی بیت ۱۳۰۵

اگر حقیقتاً بپذیریم و فضا را اطراف اتفاق باز کنیم و به اتفاق اعتراض یا اصلاً ارزیابی و قضاوت نکنیم و هیچ کس و هیچ چیز را مورد ملامت قرار ندهیم، بلکه فقط روی خود تمرکز کرده و صبر کنیم و اگر دردی هم آمد درد هشیارانه را پیشه کنیم و نه رنج و فضا بندی را، اتفاقاً همین شکست و بی‌مرادی پله‌ای می‌شود برای رشد ما. مسلماً این یک دید نظر می‌خواهد که توکل را به دنبال دارد که می‌فرماید:

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
ترا کند به عنایت از آن سپس سپری
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۵۵
غزل ۳۰۵۵

گر قضا صد بار قصد جان کند
هم قضا جانت دهد درمان کند
دفتر اول مثنوی مولوی بیت ۱۲۵۹

از کرم دان این که می‌ترسندت
تا به ملک ایمنی بنشانندت
ایزدی خوانده می‌شود
دفتر اول مثنوی بیت ۱۲۶۱

پس اتفاقات را هدیه‌ای از جانب خدا بدانم که هیچ منظوری جز باز کردن چشم حضور من ندارد. اگر به این آگاهی واقف شوم و اطمینان و توکل کنم به آنچه مولانا و گنج حضور به من می‌آموزد، پس چگونه می‌تواند اتفاقی مرا بیازارد یا بترساند یا غمگین کند؟ پس راه کار عدم اعتماد به من ذهنی است و توکل به نیرویی که کل کائنات را اداره می‌کند. با چنین تنظیم رابطه‌ای با اتفاقات من همیشه راضی و خوشحالم چون از اتفاقات که اسباب هستند چیزی نمی‌خواهم، پس با اتفاقات راضی و ناراضی نمی‌شوم. همیشه راضی هستم، چون عدم رضایت ریشه‌اش در خواستن‌ها است پس:

که نیم کوهم ز حلم و صبر و داد
کوه را کی در رباید تند باد؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۴
دفتر اول مثنوی مولوی بیت ۳۷۹۴ ۳۷۹۵ خوانده می‌شود

با این ایبات انشالله زندگی را چراغانی می‌کنم.

چون دید که می‌سوزم گفتا که قلاووزم
راهیت بیاموزم کان راه نرفتستی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۸۲

غزل ۲۵۸۲

و باز هم:

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
دفتر سوم مثنوی مولوی بیت ۴۴۶۷

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش
دفتر سوم مثنوی مولوی بیت ۴۴۶۶
و چند بیت کلیدی:

دم او جان دهدت رو ز نفخت بپذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴
غزل ۱۳۴۴

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی ست و کلی کاستن
دفتر پنجم مثنوی مولوی بیت ۷۷۳

چون رضای دل تو در غم ماست
یک چه باشد؟ هزار بایستی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۵۶
غزل ۳۱۵۶

با احترام اشرف از آلمان